

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعد از بحث معنای حرفی مرحوم نائینی در این تقریرات فوائد الاصول، آن تقریرات جدید را نشد نگاه بکنم. متعرض مباحثی که در این جا در کفایه و غیر کفایه شده ایشان متعرض نشدند تا به بحث های بعدی رفتند. فرمودند چون مرحوم استاد متعرض نشدند ما هم متعرض نمی شویم لکن خب آقایان دیگر مثل مرحوم آقای خوئی یا مرحوم آقازیا اینها متعرض این بحث ها شدند، بحث هایی است که مرحوم نائینی متعرض نشده است لذا این چند بحثی را که الان متعرض می شویم این چند بحث در فوائد در تقریرات مرحوم نائینی نیست، عادتاً از همین کتب دیگر مثل محاضرات مرحوم استاد یا مقالات مرحوم آقای آقازیا قدس الله سرّه از این جا استفاده می شود یعنی اگر بخواهند مطالعه بکنند این محل مطالعه اش این جا هست که از فوائد خارج شدیم، از فوائد مرحوم نائینی خارج است. آقای کاظمی نوشتند استاد یعنی آقای نائینی متعرض نشده، مقرر کتاب که مرحوم آقا شیخ محمد علی کاظمی یا خراسانی است نوشته که مرحوم آقای نائینی متعرض نشده است. عرض کردم چون بعدها یک تقریرات دیگری هم هست که ظاهراً مال همین دوره متوسط باشد از مرحوم آقای لنگرودی اخیراً چاپ شد پیش من موجود بود، نشد مراجعه بکنم ببینم ایشان در آن جا متعرض شده یا نه و همچنین آقای خوئی در اجود التقریرات که این تقریرات دوره اخیر است این هم پیش من موجود بود ولی نشد مراجعه بکنم که ببینم در دوره اخیر متعرض شدند یا نه.

به هر حال چون مبنای کار را بر فوائد گذاشته بودیم خواستم خدمت آقایان عرض بکنم که در فوائد این بحث نیامده، به فوائد مراجعه نکنند. می شود به مقالات آقازیا مراجعه کرد، می شود به محاضرات مال استاد مراجعه کرد و عده دیگری هم نوشتند که احتیاج به اسم بردن نیست. یکی از مباحثی را که مطرح کردند بحث به عنوان وضع برای مرکبات است. طبعاً در کفایه هم هست ولی چون کفایه مشهور اسم کفایه را نبردیم. یکی وضع برای مرکبات و خلاصه بحث کردند که در هر جمله ای یک مفردات دارد و یک هیئت ترکیبی

دارد، برای مفردات گاهی وضع به لحاظ ماده و هیئت معا است و گاهی به لحاظ ماده است، گاهی به لحاظ هیئت است، در مفرداتش. اگر هیئت هم باشد هیئت های افرادی مثل مشتق و در هیئات ترکیبی هم یا هیئات ترکیبی ناقص مثل اضافه، مثل بحث و ثوق، مثل حال و ذو الحال که اینها هیئات ترکیبی ناقص هستند یا هیئات ترکیبی تام است، مثل جمله اسمیه، فعلیه و شرطیه و الی آخره.

آن وقت ادعا شده که غیر از این وضعی که برای مفردات و هیئات هست، مثلاً زید قائم برای زید یک وضع است، این جا وضع بمادته و هیئته است. برای قائم دو تا وضع است، یکی به لحاظ ماده که قیام باشد و یکی به لحاظ هیئت که هیئت فاعل باشد. اینها وضع های افرادی هستند. در مقابل اینها هیئت ترکیبی جمله هست، زید قائم که توضیح دادیم. ثبوت محمول برای موضوع و نحوه ثبوت و خصوصیاتش را یک مقدار توضیح داده شد و بعدش هم در مباحث آینده روشن می شود.

ادعا شده که غیر از این ها یک وضع دیگری هم برای مجموعه اینها داریم یعنی مجموع مواد و هیئت، مواد هم یعنی مجموعه اوضاعی که برای مفردات هست بمادتها و هیئتها و برای هیئت ترکیبی، باز برای مجموع هم یک وضعی هست. البته در این جا در محاضرات آقای خوئی چند تا جمله آورده و اقسامش را حساب کرده که مثلاً این جا چهار تاست، این جا پنج تاست، این جا شش تاست. آقایان اگر خواستند مراجعه بکنند بحث خاصی ندارد. ادعا شده که برای مجموع من حیث المجموع و مجموع مفردات و مجموع هیئت هم یک وضع دیگری شده است.

خب طبعاً من الان نمی دانم مدعی این بحث کیست، مدعی این وضع مرکب کیست و این آقایانی که ما دیدیم نوشتند خب رد کردند به این که نکته ای وجود ندارد که برای مجموع باشد. یک اصطلاحی دارند که حکمة الوضع است یعنی در باب وضع یک حکمتی و علتی دارد، سببی دارد، این طور نیست که انسان بنشیند بی جهت و بپنود به قول اصطلاح عربی امروز گتره، بی حساب و کتاب بخواهد وضع بکند. آن وقت برای مجموع من حیث المجموع نکته ای نیست که وضع بشود یعنی حاجتی برای وضع نیست. به اصطلاح معروف الحاجة ام الاختراع، نکته خاصی وجود ندارد. آن مقصودی که هست به همین وضع مفردات و وضع هیئت ترکیبی و ناقص و تام، به اینها افاده می شود. دیگه یک نکته ای که وضع جدیدی برای مجموع از مفرد و هیئت ترکیبی باز قرار داده بشود نیازی به این نیست.

این خلاصه بحثی است که نوشتند. البته بحثش واضح است و احتیاج به گفتن من نداشت. این که نوشتند واضح است. آن چه که باید در این جا طبق تصورات ما محل بحث قرار بگیرد این است که اصولاً من نفهمیدم مبدع این نظریه و این احتمال در این اصول کیست و آیا این از قبل بوده یا نبوده، تازه آمده یا نه؟ چون این در اصول متاخر شیعه آمده. الان فعلاً در این جهت دیگه حال ما این جور نبود که مراجعه جدید داشته باشیم. آقایان اگر مراجعه کردند به بنده هم بفرمایید چون اصلاً نمی دانم نکته ای که این شخص یا اشخاص قائل به وضع مرکبات شدند، چون این مقدار که خیلی واضح است که نکته ای نیست که احتیاج به بحث داشته باشد، احتیاج به چاپ داشته باشد. نکته واضحی است. اما چه شده که این بحث را اصلاً مطرح کردند هنوز برای من روشن نیست. حالا آقایان جواب دادند و بحث کردند. لکن انصافاً روشن نیست.

مرحوم آقاضیا یک صحبت هایی را در این جا فرمودند که به ذهن من می آید که خیلی هم مثال های ایشان جای تامل دارد و هم مطلبی که فرمودند، دیگه حالا بخواهیم مطلب ایشان را بخوانیم و بحثی را که ایشان فرمودند دیگه یکمی طول می کشد. آقایان خواستند مراجعه بکنند لکن مقالات واضح نیست. به هر حال عبارت ایشان مثل بقیه عبارات ایشان اغلاق دارد. اجمالاً چیزی فهمیده نمی شود لکن خود ایشان هم خیلی قبول نمی کند.

آنچه که من به ذهنم می آید و فکر می کنم آن نکته دیگر این نیست که حالا ایشان فرمودند. نکته این است که اصولاً در لغت عرب یعنی در محاورات عربی، نه حالا لغت، در زبان عربی یک نکاتی هست که اینها گاهی نه به مفردات بر می گردد و نه به هیئات. اینها به یک تصرفات ثانوی در کلام بر می گردد. من فکر می کنم. البته عرض کردم چون من بحث تاریخی را نکردم و مراجعه نکردم. فکر می کنم کسی که این تصور و توهم بر او پیدا شده است این ناظر به آن باشد. مثلاً تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر. دقت بکنید، این تصور بوده که اگر هر چیزی جای خودش آمده باشد این نکته زائدی ندارد یعنی هیئت مجموعی چیزی افاده نمی کند. اما اگر بعضی از اجزای کلام را از جای خودش تغییر دادیم، مقدم کردیم، جایش موخر در ترتیب کلام بود خود این تقدیم یک تصرفی در مجموع مرکب است، در مرکب از هیئت و مفرد است یعنی بعبارة آخری نه به لحاظ مفرد عوض شده و نه به لحاظ هیئت. هیئت جمله اسمیه است یا

جمله فعلیه است. به لحاظ هر دو چیزی عوض نشده. فقط چیزی که هست آن حالت مجموع و آن ترکیب مجموعی بعد از بستن ترکیب این تغییری پیدا کرده است. چون می گویم آقایان برداشتند نوشتند و رد هم کردند، این مقدار که خیلی واضح البطلان است و احتیاج به صحبت ندارد. به هر حال آن چه که الان به ذهن ما می رسد نکته اش ظاهرا این باشد احتمالا، مثلا اگر گفت ضربت زیدا، می خواهد بگوید این جا غیر از ضربت که مفرد است و زیدا که مفرد است و آن هیئتی که هیئت فعل است غیر از آن یک نکته دیگر دارد که می خواهد بگوید این جا نکته خاصی نیست، فقط می خواسته اسناد این حدث را به لحاظ فاعل و مفعول معین بکند، کی زده و کی خورده؟ ضربت به این لحاظ. عرض کردیم در باب فعل هم مصب لحاظ روی خود حدث است نه روی ذات. در مشتقات مصب لحاظ روی ذات است. این توضیحاتش گذشت.

پس ضربت زیدا این می خواهد بگوید این مجموع دارای یک معنایی است، چرا؟ چون اگر گفت زیدا ضربت، از آن حصر می فهمیم مثل ایاک نعبد مثلا. اگر گفت زیدا ضربت از آن حصر می فهمیم. دقت بکنید!

پس این معنایش این است که اگر گفت ضربت زیدا حصر نمی فهمیم. این طور می شود دیگه. وقتی گفت ضربت زیدا حصر در نمی آید. اگر گفت زیدا ضربت و زیدا را مقدم کرد از او حصر در می آید. ظاهرا باید فکر می کنم چون مراجعه نکردم، فکر می کنم کسی که این تصور را کرده این مقدار که وضع برای مرکبات باشد که غیر از مفردات و هیئت ترکیبی است این که خیلی بدیهی البطلان است. بعید است که به ذهن کسی این معنای باطل خطور بکند و آقایان هم گفتند حکمت وضع است. اصولا احتیاج به حکمت وضع ندارد. یک معنایی، چون آن چه که مقصود است بیان شده است دیگه نکته خاصی ندارد که بخواهد برای مجموع من حیث المجموع هم وضعی بکند.

من فکر می کنم. البته عرض کردم فکر خودم است چون مراجعه نکردم، اینها نظرشان به این باشد. شبیه سیاق، شبیه دلالت حالی، شبیه دلالت سیاق، شبیه شاهد حال، یک چیزی این جوری. نظر اساسیشان به این باشد که اگر گفت زیدا ضربت تاکید در می آید و اگر گفت ضربت زیدا تاکید در نمی آید. این در آمدن تاکید و استفاده تاکید و فهمیدن تاکید این مدلول یک هیئتی است که برای مرکب از کلام

وضع شده است یعنی مفردات و هیئت ترکیبی هیچ عوض نشده است. گفت زیدا ضربتُ و ضربتُ زیدا، این هیچی از مفردات و هیئت ترکیبی عوض نشده است. مراد من از هیئت ترکیبی جمله فعلیه بودن است، از جمله فعلیه بودن چیزی عوض نشده. الان با تقدم زید جمله اسمیه هم نمی شود. جمله هنوز جمله فعلیه است. فقط مفعولش مقدم شده است.

پس اگر بنا به این گذاشتیم که در مثل زیدا ضربت افاده حصر می کند پس معلوم می شود که در ضربت زیدا افاده حصر نمی کند. این افاده کردن و نکردن مال هیئت مجموعی است. مال غیر از مفردات و هیئت ترکیبی است. مال مجموعه کلام است. یک معنایی است که از مجموع کلام فهمیده می شود. فهمیده می شود حصر نبوده، زید را زده، نه این که فقط زید را زده، زید را زده اما نسبت به غیر زید ساکت است اما اگر گفت زیدا ضربتُ نه حصر است. مثل ایاک نعبد. احتمال می دهم. عرض کردم من چون تا چیزی را نبینم نقل نمی کنم. خودم که فکر کردم گفتم شاید مراد این قائل، حالا اگر قائلی باشد. نمی فهمم قائل به وضع مرکب هست یا نه؟ شاید مراد این قائل این مطلب را دیده که اگر تقدیر ما حقه التاخیر شد هیچ تغییری در هیئت ترکیبی، هیچ ترکیبی در مفردات داده نشده لکن افاده حصر شده است. این افاده حصر را مدلول وضع مرکب گرفته است. مجموع گرفته، این افاده حصر مدلول است. این مدلول یک دالّی می خواهد. دال بر این مدلول عبارت از آن مجموع و هیئت کلی است، بدون دال که نمی شود.

پس بنابراین چون این معنا یعنی حصر فهمیده می شود یعنی حصر مدلول کلام است. مدلول هم دالی می خواهد. مفروض کلام این است که اجزاء، مفردات و هیئت ترکیبی هم عوض نشده. جمله جمله فعلیه است و الان هم فعلیه است. مفردات هم جای خودش اند. هیچ تغییری داده نشده است. آن چیزی که تغییر داده شده در آن هیئت مرکب است، در آن مجموع ترکیبی، در مجموع ترکیبی تغییر داده شده است. ضربت زیدا بوده، بعد تبدیل شده به زیدا ضربتُ که زید مقدم شده، مفعول مقدم شده، احتمال این است که مراد قائل این باشد. اگر مراد این باشد چون بعبارۀ آخری یک مدلول و معنایی را دیده که حصر است پس باید دالی بر آن باشد و چون در لغت است پس باید وضع باشد. این دالی که بر او هست یک وضعی است در لغت عرب وضع برای این شده است. این وضع مال مجموع کلام است. نه مال مفردات و نه مال هیئت ترکیبی. از مجموع کلام افاده حصر می شود.

پس بنابراین اگر گفت ضربت زیدا افاده حصر نمی شود. دلالت بر حصر نمی کند. زیدا ضربت دلالت بر حصر می کند.

پس نتیجه این می شود که ما قائل بشویم برای مجموع مرکب یک وضعی هست. برای مجموعه مرکب، نه برای هیئت و نه برای مفردات.

یکی از حضار: ثبوت اسمی و فعلی هم همین طور است؟

آیت الله مددی: نه دیگه آن مال همان هیئت ترکیبی است. آن مال خود هیئت ترکیبی است. کل نیست، مال هیئت ترکیبی است. هیئت

ترکیبی ثبوت است. ضرب زید و قام زید هیئت ترکیبی حدوث است. آن مال خودش است.

حالا آقاضیا یک حرفی دارد که بله حدوث هست اما اگر گفت ضربت زیدا یا قام زید این که فاعل معین می کند این دیگه مال آن

نیست. شاید مرادشان این باشد. حالا من اجمال گفتم. چون عرض کردم مطلب ایشان را بخوانیم حدود یک صفحه مطلب مثل قائلشان

معقد نوشتند و خودشان هم خیلی روشن صحبت کردند. علی ای حال چون این مطلبی را که من عرض می کنم روشن تر به نظر می

رسد من روی این مطلب روشن تر یک مقداری تاکید دارم.

آیا این مطلبی که گفته شده این درست است یا نه؟ این مطلب درست نیست. اشتباه این مطلب در کجاست؟ درست است ما به حسب

لغت حصر را می فهمیم اما آن چه که می فهمیم منشأش وضع باشد این مشکل است. دقت بکنید! ما اصطلاحاً اسم این را مقاصد ثانویه

کلام می گذاریم. این مقاصد ثانویه فهمیده می شود اما نکته اش به وضع بر می گردد یا نه؟ این که می گوید برای مجموع وضع شده

است. این نکته اش یک نکته ثانوی است. ربطی به وضع ندارد. دقت بکنید.

عرض کنم که این مقاصد ثانویه مثل این که چند روز پیش هم عرض کردیم یکی بحث دلالت است که تابع وضع است و یکی اشعار

است، اشعار در حد ظهور نیست، در حد اشعار، مثل خود آیه نباء است. عرض کردیم آیه نباء به نظر ما در مقام حال فاسق است که در

خبر فاسق هم شما تبیین بکنید ولو فسقش به غیر از کذب باشد. نفرض به این که مثلاً شارب الخمر است مثلاً. و فرض کنید در خبر هم

دروغ نمی گوید لکن بحث این است که چون این از اطاعت خدا خارج شده ممکن است در خبر هم دروغ بگوید لذا نگفت رد بکنید. آن

آدم کذاب را که آدم رد می کند، تبیین نمی کند. این یکی را که گفت تبیین بکند چون احتمال دارد که این به خاطر این که خروج عن

طاعة الله کرده دروغ بگوید. شما بررسی بکنید این دروغ بوده یا نبوده یا راست بوده. اما این اشعار دارد که خبر عادل مثلاً فحص نمی خواد، این اشعار دارد، دلالت ندارد. دلالتش در احوالات فاسق است. آیات دیگر هم داریم. اولئك هم الفاسقون فلا تقبل لهم شهادة ابدًا. اگر فاسق شد شهادتی را قبول نکنید. یکی از آثارش این است. آن در باب شهادت است و لذا کرارا عرض کردیم باب شهادت غیر از باب خبر واحد است. این جا در باب خبر است. در باب خبر شما تبیین بکنید. در باب شهادت چون تعبد است تعبد به کلام او پیدا نکنید اما در باب خبر چون طریقت صرف دارد شما بررسی بکنید ببینید خبرش درست است، مطابق با واقع است یا نه؟

پس بنابراین دقت بکنید این که ما در کلام مقاصدی داریم که ایشان دلالت سیاق گفتند این دلالت سیاق هست و این دلالت اصلاً گاهی می شود گفت که نمی توانیم کنترلش بکنیم چون به حسب افراد، به حسب جامعه ها و به حسب تمدن ها، به حسب فرهنگ ها این مقاصد ثانوی و سیاق هایی که در کلام هست عوض می شوند. این طور نیست که یک سیاق واحدی باشد. این سیاق ها عوض می شود. ببینید این که شما می گوید افاده می کند این درست است اما این افاده ناظر به وضع است، منشأش وضع است، این نادرست است. اشکال سر این است.

یکی از حضار: اگر اعتباری است قطعاً از وضع سر در می آورد.

آیت الله مددی: معلوم نیست از اعتباری باشد. از فعل است.

مثلاً اگر تمنی کرد گفت ای کاش من صد هزار تومان داشتم. خب تمنی او محقق شده است. آنی که در وضع است این است اما در عرف تمنی برای کسی است که فاقد است. می گویند این آقا خودش صد ها میلیون تومان پول دارد. دروغ می گوید ای کاش صد هزار تومان است. این دروغ می گوید مال تمنیش نیست. تمنی که دروغ و راست ندارد. آیا چون لیت آمده گفته این دروغ گفته؟ من اسمش را مقاصد ثانویه گذاشتم. مقصود هست اما مدلول نیست. معیار در مدلول یک لفظی را بگویم لفظ طریق به یک معنایی باشد و آن معنا را اراده بکنیم، این معیار در دلالت است.

این جا به خاطر لفظ تمنی و به لحاظ ایکاش و به خاطر این جهات یعنی این الفاظ دلالت بر این نمی کند که این دروغ می گوید. این الفاظ دلالت می کنند که انشاء تمنی کرد. تمنی هم محقق شد. گفت ایکاش صد هزار، درست است. ما به لحاظ مقاصد ثانویه و مقاصد متکلم و به لحاظ نکته، می گوئیم این آقا دروغ می گوید چون این آقا بیش از مثلاً صد هزار تومان دارد. این طور نیست که احتیاج به صد هزار تومان داشته باشد. اسم این به وضع بر نمی گردد. نکته را دقت بکنید! یعنی نه این که یک لفظی آورده، لفظ کاشف از یک معنایی است، طریق به یک معناست و حالا یا افنا کردید، یا لفظ را بکار بردید و آن معنا را اراده کردید. حالا در بحث مشترک عرض می کنم. به هر حال این لفظ که طریق به معنا می شود این را دلالت می گویند. آن معنایی که برای لفظ وضع شده است. اگر شما در مقام استعمال لفظ را گفتید و طریق شما به معنا شد این را دلالت می گویند، این را وضع می گویند. ناظر به وضع است. اگر گفت به این که زیدا ضربت تقدیم ما حقه التأخیر این اصطلاحاً یک نکته ای است که شبیه دلالت حال یا دلالت سیاق یا مقاصد ثانویه اسمش را می شود گذاشت. یعنی چه؟ یعنی وقتی شما کلام یک ترتیب طبیعی دارید یک قسمت کلام را از جایش خارج می کنید و مقدم می آورید مخصوصاً در عرف، در کتابت فرق نمی کند. در عرف مثلاً تاکید می کند که زیدا ضربت، خود این تلفظ عرفی در فهم تاکید تاثیر دارد. شما وقتی کتابت نگاه بکنید یک جور است. در نوشتن یک جور است اما در تلفظ فرق می کند. نکته افاده حصر روی جهت است و لذا اصولاً اینها معتقدند خود تاکید در حقیقت نکته اش این است، نکته تاکید این است که شما بخواهید یک مطلبی را که فرق نمی کند، یک ابرازی بدهد. خب این تاکید می شود مثلاً باء برای تاکید. نه این که باء در لغت عرب برای تاکید وضع شده است. این به این جهت است که اصطلاحاً این طور می گویند اگر باء زائده بود و نیازی به او نبود شما آمدید باز باء را که برای الصاق و چسباندن است بکار بردید، این باء زائده است، معنا ندارد لکن خود همین زیاده معنایش تاکید است.

یکی از حضار: همین را از کجا یاد گرفتیم؟

آیت الله مددی: عرف

تصادفا در لغت فارسی هم باء برای تاکید می گیرند. در فعل امر، خود امر فعل رو، لکن ما غالبا برو می گوئیم، نه این که با در این جا افاده تاکید می کند چون این تاکید، یعین شبیه همان معنایی که مرحوم نائینی ایجاد کرد یعنی این باء که آمده که معنای خاصی ندارد این معنا از این جا در آمد وقتی که این زیدُ لیس بقائم نمی خواهد باء را به معنای الصاق یا سببیت یا مبادله یا معانی ای که برای باء گفتند بکار ببرد یا و امسحوا برئوسکم چون مخصوصا در لغت عرب مسح به راس متعدی می شود و لذا هم بعدش گفت ارجلکم الی الکعبه، امسحوا رئوسکم، چون با گفتن امسحوا رئوسکم مطلب می آید این که باء را می آورد که باء به معنای الصاق است این مقصد ثانوی دارد. خوب دقت بکنید! آن مقصد ثانوی تاکید است. نه این که باء و لذا هم ایشان می گوید باء للتاکید و هی الزائده، آن بائی که زائده است به این معنا زائده است که به آن معنای حقیقی خودش که عبارت از الصاق باشد در آن الصاق بکار برده شده اما این جا افاده الصاق مراد نیست. افاده تعدی مراد نیست. پس بائی که برای الصاق آورده است مثلا زیدُ لیس بقائم را زیدُ لیس قائما هم می شود گفت. این زیدُ لیس بقائم با این که می شود گفت نه این که بخواهد معنای الصاق را تفهیم بکند. یک مقصد ثانوی دارد و آن این که شدت این مطلب را می خواهد. شدت تاکید می شود.

یکی از حضار: تنافی ندارد مقصد ثانوی داشتن با وضع.

آیت الله مددی: به وضع بر نمی گردد.

یکی از حضار: همین که انسان مستقلا با عقل درک نمی کند یعنی اعتباری است، یعنی جعلی است، یعنی قرارداد دارد.

آیت الله مددی: نه قرارداد است. این عقل است، عقل اجتماعی است.

یکی از حضار: عقل اجتماعی یعنی قرارداد

آیت الله مددی: نه قرارداد نیست. این قرارداد توش ندارد. من روی کلمه تاکید کردم، این چه قراردادی دارد؟ این وضع نیست، من روی

کلمه زید، می گویند وقتی این کلمه را آوردی و آن هم اول کلام معلوم می شود روی این تاکید داری. این تاکید مال این است. این

وضع نیست، این قراردادی نیست. مثل اطلاق و مقدمات حکمت.

یکی از حضار: این که طبع ملاک نیست و وضع و اینها ملاک است ولی اینها هم کانه شما می گوئید طبع بشر اقتضا می کند چیزی که روی آن تاکید دارد را مقدم بکند.

آیت الله مددی: این وضع اختصاص لفظ به معنا نیست. این از ناحیه فهم اجتماعی قبول اما این که لفظ به معنای اختصاص پیدا کردن نیست. این از آن جهت نیست.

یکی از حضار: ما هیچ دلیل عقلی نداریم که وضع را به همان معنایی که شما می فرمایید بگیریم

آیت الله مددی: به معنای چه می گیرید؟

یکی از حضار: به هر چیزی که قرارداد است.

آیت الله مددی: فرق نمی کند. فرض کنید وضع را امر تکوینی و ذاتی بگیرید. در این امر تکوینی که فرقی نمی کند. چه زید مقدم باشد و چه موخر باشد. شما هر چه می خواهید فرض بکنید. فرض مهم نیست اختصاص یا تخصیص باشد. شما تخصیص بگیرید. شما هوویت اعتباری بگیرید. هر جور می خواهید فرض بکنید. این هوویت اعتباری را تقدیم ما حقه التاخیر قرار ندادیم.

یکی از حضار: عادت زبان دان بر این تعلق گرفته که این را این جوری ادا بکند.

آیت الله مددی: ببینید عادت زبان دان یا کسانی که کتب لغت می نویسند اینها را می نویسند لکن همیشه گفته شده که زبان دان یا کتب لغت اعم از وضع است. مجموعه آن چه که از کلام فهمیده می شود ولو با مقاصد ثانوی را هم گاهی ذکر می کنند. این هست، مثل مجازات. این مطلب هست، در لغت عرب هست، در فرهنگ ها هست و یک امر متعارفی است. عادت زبان دان ها را قبول کردند لکن چرا؟ چون دنبال مقصدند، می گویند اگر شما این کار را کردید این جا تاکید است. دنبال مقصدند، نه این که این تاکید وضع شده، حالت اختصاص نه، شما هوویت اعتباری بگیرید. شما این تاکید را با هوویت اعتباری نفهمیدید.

یکی از حضار: چطور در جامعه عربی این هیئات مرکب به وجود آمده است.

آیت الله مددی: هیئات را عرب دارد و لذا عرض کردم هیئات وضع دارد.

یکی از حضار: این تقدیم ما حقه التاخیر را چطور گفته؟

آیت الله مددی: چون آمده در مقام لفظ ترتیب را به هم زدند، می گویند معلوم می شود که می خواهد روی این اسم تاکید بکند.

یکی از حضار: دیگران چطور فهمیدند؟

آیت الله مددی: همین، می گوید معلوم می شود می خواهد روی این عنوان تاکید بکند. این می شود تاکید.

یکی از حضار: یعنی مبدا پیدایشش مثلاً آقای خوئی می گوید وضع تعهد است هیچ نیاز به هیچ تعهدی ندارد؟

آیت الله مددی: ندارد. احتیاج ندارد. نه به تخصیص نیاز دارد. نه به هوهویت اعتباری. شما معنای وضع را هر جور بخواهید بگیرید. نه

این که حالا فرض کنید یک جوری که من عرض می کنم. ببینید از لفظ شما به معنا منتقل نمی شوید. از ضربت منتقل به معنا می شوید

ولی از این جا به معنا منتقل نمی شوید.

پس بنابراین آنی که به ذهن من می رسید، البته این را دقت بکنید. مرحوم آقاضیا در این جا من جمله إن شرطیه را هم آورده. در بحث

مفهوم و منطوق ان شا الله خواهد آمد ما راه های متعددی را در راه مفهوم رفتیم. یکی از راه های مفهوم هم همین است که بگوییم مفهوم

در لغت عرب نیست یعنی إن شرطیه، إن جائك زيد فاکرمه، مفهوم از توش در نمی آید به حسب لغت و به حسب وضع. مفهومی که

در این جا در می آید به حسب مقاصد ثانوی است نه به حسب لفظ. نه به حسب ملازمه عقلی. نه به حسب یک نکته خاص دیگری که

حالا بعد عرض می کنم. نکاتش را عرض می کنم. این جا بعبارۀ اخری یکی از مقاصد ثانویه است که متکلم در کلام خودش بکار می

برد. وقتی می گوید إن جائك زيد فاکرمه آن وقت مقصودم این است چون در باب مفهوم دو جور بحث است یعنی دو نکته است، نه

یک نکته. یک این که وجوب اکرام محدود به آمدن زيد است. خب این را خود کلام می گوید لذا این یک معنای مفهوم است. آقای

خوئی این مفهوم را برای وصف هم قائل است، یک معنای دیگر را خوب دقت بکنید مراد آقایان اصولی ها از مفهوم این نیست. مرادشان

از مفهوم این است که انتفا عند الانتفا است. این مفهوم است. این که این حکم محدود است این خب واضح است. این که مال لفظ است

دیگه. این جائک زید فاکرمه وجوب اکرام مطلق نیست. معلق به آمدن زید یا به فرض آمدن زید است چون عرض کردیم این یا برای فرض و تقدیر است یا برای تعلیق است. یا معلق است یا مقدر است. تقدیر.

پس مطلق نیست. این مطلق نبودن مفهوم نیست. مثل اکرم رجلا عالما، این جا قید دارد. این قید یعنی رجل را مقید کرده لذا آقای خوئی مفهوم وصف را به این معنا قبول کرده است لکن این معنا نیست. معنای مفهوم این است که اگر عالم نبود اکرام نکن. نه این که اکرام محدود به رجل عالم شده است. خب این که ظاهر لفظ است، این احتیاج به بحث مفهوم ندارد. روشن شد؟ یعنی مباحثی را که ما در این جا در تحلیلات بکار می بریم خوب در آن روشن است. الان این یک تحلیلی است ما داریم.

طبعاً آقازیا یکی دو تا جمله دیگه هم دارد که دیگه ما بخواهیم وارد تحلیل آنها بشویم از بحث خیلی خارج می شویم. این تحلیل جمله یکی از مسائل بسیار اساسی است. یک دفعه دیگه هم عرض کردم من در این کلمات اخیر هی تحلیل می گویم. تحلیل به اصطلاح امروزی ها و به لغت انگلیسی آنالیز است. آنالیز تاره افرادی است و تاره ترکیبی است. آنچه که در فقه بیشتر هست تحلیل افرادی است. اشتباه نشود. چون در فقه شانش استظهار است و استظهار را با تحلیل افرادی به دست می آورد و البته این همان طور که عرض کردم هم در مفاهیم عمومی عرفی وارد می شود چون این بحث در فقه خیلی تاثیرگذار است باز این جا عرض می کنم. هم در مفاهیمی که به اصطلاح در حدود شریعت می آید. در مفاهیم عرفی حتی در مفاهیم واضح، فرض کنید غسل، غسل به معنای شستن است لکن این تحلیل می شود، شستن حتما باید با آب باشد یا با چیز دیگه. ببینید شستن، آن وقت نتیجه این می شود که اگر ما گفتیم مراد از غسل یعنی شما با آب بشورید مثلا پلیدی که هست یک لکه خون است یا مثلا لکه غذاست مثلا، آن را بردارید. این اسمش شستن است. حالا شما اگر خاک مالی کردید و آن را برداشتید آن هم اسمش شستن است. در مفهوم غسل آب نخواهیده است. خب این تحلیل افرادی است. نتیجه این در کجا ظاهر شده است؟ در آن روایت که یغسل بالتراب در باب سگ. می گوید یکیش با تراب. آنجا تصادفا دارد یغسل بالتراب. این منشا اختلاف علما در آن جا این شده که اصلاً بعضی ها فتوا دادند که آن خاک باید کاملاً خشک باشد، چون غسل خودش

با آب است. لکن این جا چون با تراب اضافه شده یعنی شما یک جوری خاک مالی بکنید. مثل این که بخواهید یک پلیدی، چون سگ

که دهن زده که پلیدی ایجاد نمی شود ظاهرا. چطور اگر یک پلیدی باشد شما با خاک آن را پاک می کنید؟

فهم دوم این است که مع التراب، باء را به معنای مع گرفته است. آن وقت لذا می گوید با آب باشد، خاک هم با آن باشد، یعنی آب و

خاک را مخلوط بکند مثل گل مانند. یغسل بالتراب یعنی این. ببینید چقدر در فتوای فقهی عوض می شود.

احتمال سوم دادند که نه این و نه آن. اصلا وقتی باء این جا بیاید حالا معیت باشد یا سببیت باشد در حقیقت الصاق است و این به خاطر

این است که غسل اساسا با آب است، یغسل یعنی با آب بشورد لکن در غسل را چون با چیز دیگری به خاطر این که کمک بکند مثلا

با صابون. وقتی می گوید یغسل بالصابون نه این که مراد این است که صابون را آب بکند، نه، همراه این که با آب، غسل با آب است.

اما اضافه با آب بودن با صابون اضافه می شود. اینجا هم لذا می گوید با آب بشورد اما دست به خاک بزند مثل این که می خواهد با

صابون بشورد. این سه تا فتوا از یک روایت واحدی در آمد. این برگشتش به این تحلیل افرادی است. آن نکته فنی این تحلیل افرادی

است. ما اسمش را تحلیل افرادی گذاشتیم یعنی کلمه را.

باز مسئله دیگه آیا غسل عبارت از این است که شما روی بدن یا لباس آب بریزید یا اضافه بر آب ریختن باید دلک هم باشد. عده

زیادی از اهل سنت معتقدند که در مفهوم غسل دلک هم خوابیده یعنی شما حتی اگر غسل ارتماسی را زیر آب کردید باید دست روی

بدنتان بگذارید و إلا غصب نمی شود. شنیدم بعضی از معاصرین ما هم احتیاط کردند. این دلک نکته اش روشن شد یعنی شما اصولا

در باب مفهوم غسل دلک خوابیده است.

نکته دیگر آیا به مجرد این که، چون در لغت عرب بین مسح و غسل فرق است. خود آیه هم که فرق گذاشته، مسح یعنی با چیزی که

رطوبت دارد روش بکشید اما غسل یعنی باید کاملا خیس بشود. آیا اضافه بر خیس شدن جریان آب هم در آن شرط است؟ یک دفعه

شما کاملا، این هم راجع به این.

از این مشکلت شما لباسی را که به بول و اینها نجس است در حوض می اندازید، یک شبانه روز هم در حوض است. بعد در می آورید و روی بند می گذارید خشک می شود. آیا این غسل بر آن صدق می کند؟ آقای خوئی می گوید نه صدق نمی کند. در غسل خوابیده که اصل باید باشد. این با هوا خشک شده یعنی شما از حوض که در می آورید باید فشار بدهید تا آن آب در بیاید. آن آبی که غسل به، مغسول به، آن باید خارج بشود. با اصل خارج بشود. اگر اصل توش نباشد صدق غسل نمی کند. دقت بکنید! اصطلاحا ما به این تحلیل افرادی می گوئیم. مراد ما از تحلیل افرادی این است. این کار اصولی نیست. روشن شد؟ ما در اصول این کار را نمی کنیم. این مثال عرفی بود. اینها گفته شده ولی در فقه است. در اصول نیست.

هم استظهار و هم تحلیل و رجوع کردن که عرض کردم مثلا مفردات راغب از این جهت خیلی امتیاز دارد. خیلی دقیق تحلیل می کند مفردات را. این را اصطلاحا امروزی ها آنالیز می گویند یعنی کلمه خودش یکی از کارهای بسیار سنگین است. این یکی از کارهاست. یکی هم گاهی در اصطلاحات فقهی می آید مثل همان لفظ سجده. عرض کردم شاید ظاهر بعضی لغوین این باشد که انسان به مقداری به روی زمین خم بشود که جبهه اش نزدیک زمین برسد، این را سجده می گویند. عده ای گفتند نه مماس با زمین بشود یعنی در سطح زمین قرار بگیرد. این را سجده گفتند. عده ای گفتند نه، اضافه بر آن یک فشاری هم به زمین بدهد. خب آقای خوئی مثلا نظرشان این است که اصولا صلوۀ با غصب در سجده اتحاد دارند، ترکیب اتحادی لکن در کجا در سجده ترکیب اتحادی است؟ اگر سجده به معنای اعتماد باشد. اگر انسان به مقداری خم بشود که پیشانی اش به زمین نزدیک باشد این جا ترکیب است. چون تصرف در غصب نیست. اگر مماس هم باشد تصرف در غصب نیست لذا نماز باطل نمی شود اما اگر سجده را به معنای اعتماد گرفتید، عرض کردم یک دعوایی یک وقتی در کربلا حاصل شد، یک خطی بود که وقتی می خواستند وارد حرم سیدالشهدا بشوند آن عتبه را می بوسیدند. یکی از آقایان اشکال کرد که این خود عتبه بوسیدن سجده است. رساله هم نوشته، من رساله را دیدم. یک رساله ای نوشته در این که خود این بوسیدن عتبه ولو پیشانی به عتبه نمی گذارد. همین مقدار که انسان خم بشود و نزدیک زمین بشود خود این سجده است و یک مقدار هم کلمات لغوین را آورد، یاد می آید از صحاح و اینها نقل کرده است. یک مقدار هم کلمات لغوین را نقل کرده که سجده این است.

پس بنابراین بوسیده عتبه هم می شود سجده و السجود لا يجوز لغير الله. دقت کردید؟ این ها نکاتی است که به اصطلاح ما در مفردات بکار می بریم اما ما در اصول تحلیلی را که بکار می بریم تحلیل هیئات است. این را در اصول گذاشتند. حالا هیئات افرادی داریم مثل مشتق. ترکیبی ناقص داریم که مخصوصا وصف و موصوف را بررسی کردند، اضافه هم همین طور است. کتاب زید، هیئات ترکیبی تام داریم که بیشتر صیغه افعال و جمله شرطیه و اینها را بررسی کردند. هیئت ترکیبی تام داریم. هیئت ترکیبی ناقص داریم، این مباحث بیشتر در این جاست. آیا ما اضافه بر این هیئات که الان عرض کردیم و اضافه بر مفردات که اشاره ای بهش کردیم برای مجموع هم داریم؟ بحث سر این است که این مطلب اگر ثابت می شود این مال مقاصد کلام است یعنی می گویند چرا این جایش را عوض کرد؟ مخصوصا در حین تکلم غیر از کتابت است، زید را زدم. ببینید می خواهد عظمت مطلب. اهمیت آن. متعارف ما هم هست اما این به وضع و قرارداد نیست. وضع را به هر معنایی می خواهیم بگیریم اصلا این وضع نیست. مقصود هست اما وضع نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین